جلسه 36- 1278

**دو‌شنبه - 17/12/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به استصحاب جامع طهارت اعم از طهارت واقعیه و طهارت ظاهریه بود که عرض کردیم اشکال محقق عراقی وارد نیست، ولکن به دو بیان به نظر ما استصحاب جامع طهارت جاری نیست وتنها استصحاب فرد و یا حصه نسبت هب استصحاب طهارت واقعیه جاری هست:

بیان اول: بیانی است که در کتاب اضواء وآراء مطرح کرده اند، گفته اند ظاهر دلیل استصحاب این است که بعد از جریان استصحاب شک در بقاء متیقن وجدانا از بین نرود، والا اگر نتیجه استصحاب زوال شک وجدانی در بقاء باشد یعنی علم وجدانی به بقاء متیقن به وجود بیاید موضوع استصحاب از بین می رود، ظاهر لاتنقض الیقین بالشک این است که موضوع استصحاب شک فعلی است در بقاء متیقن، اگر استصحاب نتیجه اش ارتفاع شک در بقاء متیقن باشد یلزم من وجود الحکم ارتفاع موضوعه وبالتالی ارتفاع حکمه، فیلزم من وجود الحکم عدمه و هو محال.

در مقام استصحاب طهارتِ جامع شما باید شک داشته باشید در بقاء این جامع طهارت، در حالی که نتیجه جریان استصحاب یقین به وجود این جامع طهارت هست در ضمن طهارت ظاهریه استصحابیه، شما وقتی استصحاب جاری شد یقین پیدا می کنید به وجود جامع طهارت ولو در ضمن همین استصحاب الطهارة، ودیگر شک ندارید در بقاء جامع، وموضوع استصحاب شک در بقاء هست، قطع نظر از استصحاب شک دارید در بقاء جامع، ولکن تا استصحاب جامع طهارت جاری بشود یقین پیدا می کنید به وجود این جامع ولو در ضمن استصحاب طهارت، ولذا موضوع استصحاب از بین می رود، اگر دلیل خاص داشتیم در این مورد می گفتیم موضوع استصحاب شک در بقاء است با قطع نظر از جریان استصحاب، ولکن دلیل ما دلیل مطلق هست، دلیل خاص نیست که دلالت اقتضاء پیدا کند، دلیل مطلق است و ظاهرش این است که استصحاب موضوعش شک فعلی است در بقاء متیقن، وتا استصحاب جاری بشود ما یقین فعلی پیدا می کنیم به این جامع طهارت، چون یکی از مصادیق این جامع خود استصحاب الطهارة است، فیلزم من وجود الحکم عدمه وهو محال. که به نظر ما این اشکال اشکال واردی هست.

اشکال دوم بر استصحاب جامع الطهارة: اشکالی است که ما عرض می کنیم، ما اساسا معتقدیم ظاهر دلیل استصحاب یا استصحاب فرد است یا استصحاب حصه، استصحاب جامع لابشرط خارج از مدلول دلیل استصحاب هست، توضیح ذلک:

سیأتی ان شاء الله در بحث استصحاب کلی قسم ثالث که استصحاب جاری نیست، چرا؟ برای اینکه شما در استصحاب کلی قسم ثالث یقین دارید مثلا به وجود انسان در ضمن زید در خانه دیروز، ویقین دارید به ارتفاع این حصه، یعنی انسان در ضمن زید امروز در خانه نیست، ولکن احتمال می دهید انسان در ضمن عمرو دیروز در خانه موجود بوده در کنار وجود انسان در ضمن زید، که اگر انسان در ضمن عمرو دیروز موجود بوده محتمل البقاء است.

برخی مثل مرحوم شیخ اعظم فرموده اند استصحاب کلی قسم ثالث در این فرض جاری است، چون ما می دانیم دیروز انسان در این خانه بود وشک داریم در وجود انسان امروز در خانه، ولکن مشهور بین متأخرین وهو الصحیح عدم جریان این استصحاب هست، چون می گویند متیقن سابق ما وجود انسان لابشرط نبود، بلکه وجود انسان فی ضمن زید بود، نه وجود انسان لابشرط من کونه فی ضمن زید او فی ضمن عمرو، ما علم داشتیم به وجود انسان در ضمن زید وعلم پیدا کردیم به ارتفاع آن، ما از اول علم نداشتیم به وجود انسان در ضمن عمرو یا به وجود انسان لابشرط، بلکه ما علم داشتیم به وجود انسان در ضمن زید، وظاهر لاتنقض الیقین بالشک این است که همان وجود شخصی متیقن سابق استصحاب می شود، یعنی همان انسان در ضمن زید استصحاب می شود، یا زید استصحاب می شود به عنوان استصحاب فرد، امام استصحاب انسانِ لابشرط این خارج از مدلول دلیل استصحاب هست، چون ما یقین سابق به وجود انسان لابشرط نداشتیم، بلکه یقین داشتیم به وجود انسان فی ضمن زید.

بله در کلی قسم ثانی چون نمی دانیم انسانِ دیروز در ضمن زید موجود بود تا مرتفع باشد یا در ضمن عمرو موجود بود تا باقی باشد، حصه ما مردد است بین دو فرد، حصه متیقنه ما مردد است بین انسان در ضمن زید حتی یکون مرتفعا و انسان در ضمن عمرو حتی یکون باقیا، ولذا استصحاب حصه می کنیم در کلی قسم ثانی، منتهی آن حصه مردد است بین اینکه این حصه باشد انسان در ضمن زید که معلوم الارتفاع است، یا انسان در ضمن عمرو که محتمل البقاء است، اما اگر می خواستیم استصحاب جامع یعنی کلی لابشرط بکنیم در استصحاب کلی قسم ثالث هم باید استصحاب جاری می شد، چون دیروز انسان در خانه بود، ولکن در کلی قسم ثالث می گویند ما علم به وجود انسان لابشرط نداریم، بلکه علم داریم به وجود انسان فی ضمن زید کعه معلوم الارتفاع است، در کلی قسم ثالث یک فرد یقینا موجود بود و یقینا مرتفع شد، و احتمال می دهیم(در آن فرضی که مرحوم شیبخ پذیرفته است) که مقارن با وجود زید عمرو هم در کنار او موجود بود که محتمل البقاء است، خوب ما متیقنمان وجود انسان لابشرط نیست تا استصحاب جاری بشود، بلکه انسان در ضمن زید متیقن بود که معلوم الارتفاع است، و انسان در ضمن عمرو مشکوک الحدوث است، اینجا هم جامع طهارت در ضمن طهارت واقعیه متیقن سابق است نه جامع طهارت لابشرط را، پس چطور استصحاب کنیم جامع طهارت لابشرط را؟

بلکه باید استصحاب کنیم جامع طهارتِ در ضمن طهارت واقعیه را که می شود استصحاب حصه، یا استصحاب کنیم طهارت واقعیه را بعوارضه الفردیه که می شود استصحاب فرد، که آن هم به نظر ما بی اشکال است، هم در جائی که این فرد موضوع یک اثر شرعی دیگر هست که واضح است استصحاب آن جاری است و بالتبع جامع طهارت ثابت می شود که شرط الصلاة است، وهم به نظر ما از باب اینکه مصداقٌ للامتثال لذا استصحاب در این فرد جاری است و هیچ مشکلی ندارد.

مطلب آخر در این بحث این است که محقق عراقی فرمود: شرطیت جامع طهارت محال است، نه تنها استصحابش جاری نیست بلکه اصلا شرطیت جامع طهارت محال است، چرا؟ دو بیان می شود برای محقق عراقی ذکر کرد که هیچکدام درست نیست:

بیان اول: اینکه گفته می شود استصحاب طهارت که یک مصداقی است از جامع الطهارة، او متأخر است از اثر شرعی، چون تا اثر شرعی نباشد استصحاب جاری نیست، اثر شرعی هم طبق فرض چیزی نیست جز شرطیة الطهارة للصلاة، پس استصحاب الطهارة متأخر رتبة عن شرطیة الطهارة للصلاة تأخر الاستصحاب عن الاثر الشرعی، باید اثر شرعی باشد تا استصحاب جاری بشود، اگر بخواهد متعلق شرطیت همین استصحاب طهارت هم باشد لازم می آید که این استصحاب طهارت که متأخر بود از اثر شرطیت متقدم بشود بر آن تقدم المعروض علی عارضه، معروض شرطیت یعنی موضوع حکم شرطیت متقدم است بر خود حکم تقدم المعروض علی عارضه، استصحاب طهارت اگر بخواهد به عنوان فردی از جامع الطهارة موضوع بشود برای شرطیت للصلاة پس باید متقدم باشد رتبةً بر شرطیت تقدم الموضوع علی حکمه، از طرف دیگر همین استصحاب طهارت متأخر است از اثر شرعی تأخر الاستصحاب عن الاثر الشرعی الذی یجری بلحاظه، لازم می آید استصحاب طهارت هم متأخر باشد رتبةً از شرطیت،چون اول اثر شرعی باید فرض کنیم تا استصحاب جاری بشود در رتبه متأخره، از طرف دیگر چون موضوع شرطیت است ئ متعلق شرطیت است به عنوان اینکه جامع الطهارة شرط است که شامل استصحاب طهارت می شود متقدم است بر شرطیت رتبةً، واین تهافت در رتبه است و محال است.

اقول: ما نمی خواهیم مبانی محقق عراقی را در اینجا بررسی کنیم انشاء الله در جای خودش به تناسب بهتری اینها بررسی خواهد شد، فعلا یک اشکال می کنیم و آن این است که آنی که موضوع شرطیت است جامع الطهارة است نه خصوصیات، ولو یک فرد از افراد این جامع متأخر باشد از شرطیت، موضوع شرطیت یعنی آنی که شرط است جامع الطهارة است، این جامع متقدم است رتبة تقدم المعروض علی عارضه، شرطیت حکمی است عارض بر جامع الطهارة، جامع الطهارة تقدم رتبی دارد، تنافی ندارد که یک فرد از این جامع تأخر رتبی داشته باشد از این شرطیت، تهافتی در کار نیست، مثل الکذب حرام، موضع حرمت جامع الکذب است ولو یک فرد از کذب متأخر است رتبة از این حکم، کدامک فرد؟ آنم فردی که شما بگوئید الکذب لیس بحرام، این فرد که الکذب لیس بحرام در صورتی کذب است که شارع گفته باشد الکذب لیس بحرام، پس تأخر دارد کذب بودن این جمله شما که الکذب لیس بحرام از جعل شارع که گفت الکذب حرام، تا شارع نگوید الکذب حرام که خبر شما دروغ نمی شود، شما گفتید الکذب لیس بحرام ولکن تنافی ندارد با اینکه جامع الکذب متقدم است رتبة علی حرمة الکذب تقدم الموضع علی حکمه او تقدم المتعلق علی حکمه.

بیان دوم برای محقق عراقی: این است که گفته می شود استصحاب طهارت چون استصحاب طهارتِ جامع است حسب الفرض، چون می خواهد جامع شرط باشد، وقتی جامع شرط شد پس ما باید استصحاب کنیم جامع الطهارة را، یعنی همانی که شرط است، استصحاب جامع الطهارة فرع بر وجود جامع است، ما باید یک جامعی داشته باشیم تا استصحاب این جامع الطهارة به عنوان یک فرد از طهارت تصویر بشود، ولاا اگر جامع الطهارة نداریم استصحاب جامع الطهارة معنا پیدا نمی کند، پس استصحاب جامع الطهارة فرع بر وجود جامع الطهارة است، این را داشته باشید.

از طرف دیگر هر جامعی طبق منطق ارسطو علی ما نسب الیهم تصویرش به این است که افراد را لحاظ کنیم و ما به الامتیازهای این افراد را الغاء کنیم وما به الاشتراک را انتزاع کنیم، پس تصویر جامع فرع بر تصور افراد است ثم تجریدها عن الخصوصیات و ما به الامتیاز وانتزاع ما به الاشتراک از میان اینها، زید و عمرو را تصور می کنیم، قد بلندی زید و قد بلندی عمرو را الغاء می کنیم کذلک سفیدی زید و سیاهی عمرو را الغاء می کنیم ما به الاشتراکش می شود ناطق بودن، می گوئیم هذا هو الانسان، پس تصویر جامع هم متوقف است بر تصور افراد.

با این دو مقدمه دور شکل گرفت در اینجا، استصحاب جامع الطهارة که یک فردی است از افراد این جامع الطهارة این فرد تصورش فرع بر تصور جامع الطهارة است، چون شما می گوئید استصحاب جامع الطهارة، پس باید تصور کنیم جامع الطهارة را تا استصحاب کنیم این جامع را و بشود این استصحاب فرد من الطهارة و هو الطهارة الظاهریة، از طرف دیگر تصور جامع هم متوقف است بر تصور افراد، باید استصحاب الطهارة را تصور کنیم طهارت واقعیه را تصور کنیم خصوصیات فردیه را حذف کنیم بشود ما به الاشتراک وهو جامع الطهارة، توقف تصور جامع الطهارة علی تصور افرادها ومنه استصحاب الطهارة، در حالی که استصحاب جامع طهارت خودش متوقف است بر تصور این جامع، تا ما جامع الطهارة را تصور نکنیم چطور می خواهیم استصحاب کنیم جامع الطهارة را؟ فلزم الدور.

اقول: این هم درست نیست، اولا: این بیان منسوب به منطق ارسطو درست نیست، شما می توانید یک فرد را تصور کنید، طهارت واقعیه را تصور کنید بعد هر چه دوست دارید الغاء کنید، بگوئید واقعی بودن این طهارت ملغی، یک حیث را بگیرید که همان حیث طهارت است می شود جامع، لازم نیست تمام افراد را تصور کنید، شما زید را تصور کنید فقط، قد بلندی زید بگوئید مهم نیست سفیدی زید مهم نیست، زید و عمرو یک ما به الاشتراک که ندارد نه بلکه صدها ما به الاشتراک دارد، شما یکی از ما به الاشتراکها را دل به خواه خودتان انتخاب می کنید اسمش را می گذارید انسان، والا یکی دیگر را می شود انتخاب کنید اسمش را بگذارید رجل، دل بخواه خودتان است این ربطی ندارد به تصور افراد، بستگی دارد کدام مابه الاشتراک را انتخاب کنید اسم بگذارید برای او.{سؤال وجواب: دیگه خود بخود الانطباق قهری، زید جسم است متحرک بالاراده است ناطق است رجل است، هر کدام را ما به الاشتراک بگیرید می توتند جامع باشد بین یک عده ای، لازم نیست بقیه افراد را تصور کنید و تجرید خصوصیات کنید}.

 ثانیا: چرا فرض می کنید که چرا فرض می کنید حتما ما استصحاب جامع الطهارة را باید تصور کنیم، بلکه استصحاب طهارت واقعیه را تصور می کنیم، استصحاب طهارت واقعیه را تصور می کنیم طهارت واقعیه را هم تصور می کنیم، چه لزومی دارد که استصحاب جامع الطهارة را تصور کنیم تا توقف داشته باشد بر تصور جامع در رتبه سابقه؟ شما گفتید استصحاب جامع الطهارة تصورش فرع بر تصور جامع الطهارة است، شما بیائید استصحاب کنید طهارت واقعیه را، اشکالهای قبل را دیگر تکرار نکنید که چون جامع شرط است پس باید استصحاب در جامع جاری بشود، خوب ما آن اشکالها را قبول نداریم، شما دارید یک وجه مستقلی ذکر می کنید نمی شود که آدم با یک مبنا ده تا اشکال بکند، خوب این شد یک اشکال، بعد از اینکه آن اشکال را مطرح کردید و ما قبول نکردیم وجواب دادیم دیگر اشکال جدید باید مستقل باشد، شما باز در این اشکال جدید می گوئید استصحاب جامع الطهارة باید جاری بشود چون می خواهد جامع الطهارة شرط بشود، خوب اینکه شد اشکال قبلی، ما می گوئیم ما که گفتیم استصحاب طهارت واقعیه جاری است ولو جامع الطهارة شرط باشد دیگر اشکال جدید ایشان هم برطرف می شود.

هذا کله بناءا علی مبنی شرطیة جامع الطهارة.

اما بنا بر اینکه طهارت واقعیه شرط است ولی نماز در ثوب نجس واقعی عن عذر عن جهل عن غفلة مسقط تکلیف است، استصحاب طهارت واقعیه برای احراز امتثال مشکلی ندارد، مخصوصا اگر نماز در طهارت واقعیه فرد اکمل باشد، مشکلی ندارد این استصحاب.

می ماند مبنای مانعیت نجاست، عمده دو منبا بود: یکی مبنای مانعیت نجاست معلومه، یکی مبنای مانعیت نجاست متنجزه.

در اضواء وآراء گفته اند ثمره بین این دو مبنا این است که گاهی اصل غیر محرز مثل اصالة الاحتیاط جاری است، نجاست معلومه نمی شود ولی نجاست متنجزه می شود، مثلا احتیاط در شبهات حکمیه قبل الفحص نجاست را معلومه نمی کند اما نجاست را متجزه می کند، ولذا اگر گفتیم نجاست متنجره در شبهات حکمیه قبل الفحص مانع است در این صورت نماز در این ثوب که اگر فحص می کردم می فهمیدم نجس است باطل است، ولی اگر مانعیت نجاست معلومه گفتیم که هنوز این نجاست معلوم نیست.

اقول: این ثمره قابل تصور است، ولی فقهیا بنابرنظر مشهور این ثمره وجود ندارد، چون شما جائی را ذکر کردید که شبهه حکمیه قبل الفحص است دیگر، یعنی علم دارم که خون افتاد روی لباسم اما نمی دانم این خون که خون تخم مرغ است نجس ام لا، این مراد است دیگر، نه اینکه نمی دانم این خون افتاد روی لباسم یا نیفتاد که شبهه موضوعیه قبل الفحص است، بحث شما در شبهه حکمیه قبل الفحص است والا شبهه موضعیه قبل الفحص که منجز نیست، شبهه حکمیه قبل الفحص منجز است، من باید احتیاط می کردم نماز نمی خواندم در این لباسی که خون تخم روی او افتاد شاید نجس باشد، ولی خوب نجاست معلومه نیست.

مشهور نظرشان این است کما فی العروه که می گویند نماز در ثوب نجس که موضوعا می دانیم که خون روی او افتاد حکمش را نمی دانیم که آیا این خون تخم مرغ نجس است یا نجس نیست نماز در این لباس باطل است به فتوای مشهور، چرا؟ برای اینکه مشهور می گویند که فقط روایت صحیحه محمد بن مسلم نماز در ثوب نجس را در جائی تصحیح می کند که علم به موضوع پیدا نکردیم، ان رأیت المنی قبل او بعد ما تدخل فی الصلاة فصلیت فعلیک اعادة الصلاة، وان لم تره حتی صلیت ثم رأیته بعد ذلک فلا اعادة علیک و کذلک البول، بحث علم و جهل به موضوع است، اما می دانی که بول اصابت کرده به این لباس، اما نمی دانی که بول مثلا خرگوش پاک است یا نجس، این روایت شاملش نمی شود، حکم را نمی دانیم، این روایت می گوید اعاده کن چون قبل از نماز دیدی بول خرگوش روی لباست هست، رأیت قبل ان تدخل فی الصلاة فعلیک اعادة الصلاة، {سؤال وجواب: اولا شبهه حکمیه قبل الفحص که برائت ندارد، ثانیا بعد که فهمیدی بول خرگوش نجس است چون ما لا یؤکل لحمه است آنوقت می فهمی که نمازت باطل است لاتصل فی النجس، طبق نظر مشهور این نماز باطل است، سؤال؟ شامل بعد الفحص هم می شود؟ جواب: حالا صحیحه محمد بن مسلم که می گوید علیک اعادة الصلاة چون موضوع را می دانستی حکم را نمی دانستی، حالا بحث در این است که حدیث لاتعاد نسبت به جاهل قاصر نه جاهل مقصر بلکه جاهل قاصرِ غیر ملتفت می تواند این نماز را تصحیح کند یا نه آن بحث دیگری است ما وارد آن بحث نمی شویم مشهور هم قبول ندارند جریان حدیث لاتعاد را در این موارد، لذا می گویند نماز در ثوبی که می دانی موضوع نجاست در او هست حکم نجاست را نمی دانی یا حکم مانعیتش را در نماز نمی دانی این نماز باطل است}.

ولذا این فرمایش ایشان ثمره فقهیه نیست.

{سؤال وجواب: طبق صحیحه محمد بن مسلم شما می دانستی به لباست بول اصابت کرده فکر می کردی که چون این بول بول خرگوش است پاک است، چرا اطلاق نداشته باشد روایت}.

اما راجع به نجاست معلومه و نجاست متنجزه:

در بحوث مطرح کرده اند که نجاست معلومه اگر مانعیت داشته باشد خوب در موارد شک ما یقین داریم که نجاست معلومه نداریم ولذا نیاز به استصحاب نداریم، چون علم اجمالی داریم به انتفاع مانع، نجاست معلوم نداریم دیگر شک داریم، دیگر چه نیازی به استصحاب هست، بله اگر گفتیم مانع نجاست متنجزه است آنوقت برای نفی تنجز نیاز داریم به استصحاب طهارت، ولی اگر نجاست معلومه مانع باشد می دانیم نجاست معلومه نیست دیگر در موارد شک، علم داریم به انتفاء مانع، چه نیازی به استصحاب طهارت هست.

اقول: به نظر ما این فرمایش قابل مناقشه است، خوب درست است که نجاست معلومه مانع است، اما شارع یکی از راههایی که بخواهد بگوید نجاست معلومه نیست، یعنی نجاستی که حجت بر آن قائم باشد نیست، چون علم وجدانی که مراد نیست، النجاسة المعلومة یعنی النجاسة التی قام علیه الحجة، والا علم وجدانی که معتبر نیست، مراد از نجاست معلومه این است دیگر، خوب برای اینکه بگوئیم این نجاست قام علیه الحجة نیست یکی از راههایش این است که استصحاب طهارت بکنیم دیگر، اینکه اشکالی ندارد، چون مسلم نجاست معلومه بالوجدان که فقط مانع نیست، بلکه نجاست مستصحبه هم مانع است و نجاستی که بینه بر آن قائم بشود هم مانع است، می شود النجاسة التی قام علیها الحجة، خوب استصحاب طهارت می آید می گوید اینجا نجاستی که قام علیه الحجه نداریم چون استصحاب طهارت داریم نه استصحاب نجاست، خوب است دیگر، ولذا در نجاست معلومه هم مانعیتش را بگوئیم باز استصحاب طهارت عرفی است، اگر گفتیم نجاست متنجزه آن هم مراد بگویم که به قول بحوث نجاست حکم وضعی است حکم تکلیفی که نیست تا بگوئیم تنجز و تعذر دارد، مراد از نجاست متنجزه یعنی اگر این نجاست حکم تکلیفی بود منجز می شد، هر کجا که نجاست متنجز است شأنا یعنی لو کان حکما تکلیفیا لتنجز او مانعیت دارد، خوب طبق آن مبنا هم به قول بحوث اگر ما حق الطاعه ای شدیم و اصل را بر تنجز احکام گرفتیم خوب باید یک اصل شرعی مثل استصحبا طهارت بیاید تا نجاست متنجزه را از بین ببرد، چون اصل در احکام بر تنجز است حق الطاعه ای هستیم، در شبهات اصل بر احتیاط است نه بر برائت طبق نظر صحیح، ما برائت عقلیه را قبول نداریم ما حق الطاعه ای هستیم، تا ترخیص شرعی نیاید باید احتیاط کرد در موارد شک در تکالیف، پس اگر استصحاب طهارت یا قاعده طهارت نباشد خوب می شود نجاست متنجزه دیگر، چون مسلک حق الطاعه را ما قائلیم، اصل بر تنجز احکام الهی است مگر اینکه ترخیص شرعی بیاید بر خلاف، ولذا نیاط داریم به استصحاب طهارت.

اگر برائت عقلیه هم بگوئیم مسلک مشهور را بگوئیم باز عرفی است که شارع بگوید نجاست متنجزه نداشتی چون استصحاب طهارت هست، اگر استصحاب طهارت نبود استصحاب نجاست بود مشکل پیدا می کردی، اگر استصحاب طهارت نبود توهم ممکن بود بکنی تنجز نجاست را، ما برای تأکید استصحاب نجاست را جعل کردیم برای اینکه کسی دچار توهم نشود فکر نکند که نجاست منجز است در موارد شک، استصحاب طهارت را جعل می کنیم تأکیدا، حتی اگر برائت عقلیه هم قائل بشویم برای تأکید که اشکال ندارد، مثل اینکه برائت شرعیه را برای تأکید برائت عقلیه جعل می کنند، اینکه مشکلی ندارد، ولذا عرفی است بگوید آقا نجاست متنجزه نداشتی چون استصحاب طهارت داشتی، اگر استصحاب طهارت نداشتی چه بسا استصحاب نجاست داشتی آنوقت نجاست منجز می شد یا توهم تنجز نجاست پیدا می شد برایت در برخی از موارد، این عرفی هست.

ولذا از این بحث فارغ شدیم.

راجع به فقره ثالثه بحثی نمانده الا اینکه عموم این فقره را نسبت به غیر استصحاب طهارت اثبات کنیم، مطلب مختصری است، بعد مختصری راجع به فقره سادسه بحث می کنیم، وبعد از آن وارد صحیحه ثالثه می شویم انشاء الله.